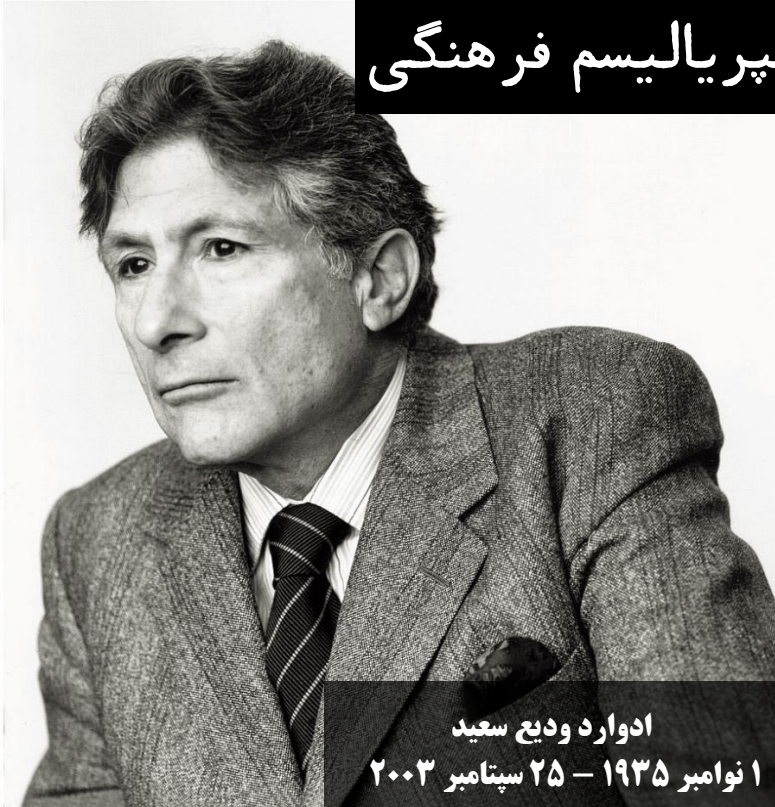


امپریالیسم فرهنگی



ادوارد ودیع سعید
۱ نوامبر ۱۹۳۵ – ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۳

کلید واژه های استقلال، امپریالیسم و فرهنگ هر کدام معانی عمیقی در خود دارند لکن از ترکیب آن ها و پیوندشان، مفاهیمی ایجاد خواهد شد که سابقه تاریخی آن از دهه ۱۹۶۰ تجاوز نمی کند. امپریالیسم فرهنگی، آن گونه که ادوارد سعید تعریف می کند عبارت است از عمل، نظر و ایستارهای یک مرکز بزرگ شهری مسلط و غالب که درباره سرزمین های دوردست تصمیم می گیرد. درحقیقت، امپریالیسم فرهنگی، استفاده از قدرت سیاسی و اقتصادی در جهت تجلیل و گسترش ارزشها و عادات یک فرهنگ خارجی به خرج فرهنگ بومی است. در فرایند اشاعه و القای ارزش ها، این اصول و عادات فرهنگ و تمدن مسلط است که در فرهنگ تحت سلطه پذیرفته می شود.

برای فهم موضوع، مناسب است که ابتدا مفاهیم مورد بحث خود را تعریف کنیم. براین اساس، لازم است که دو مفهوم امپریالیسم و فرهنگ، در کنار واژه استقلال مورد تعریف قرارگیرد.

استقلال

مفهوم استقلال، داشتن قدرت تصمیم گیری و سیاستگذاری همراه با اعمال این تصمیم ها و سیاست ها در حیطه حاکمیت تعریف می شود. به عبارتی داشتن استقلال به معنای اداره کشور و یا هر واحدی برطبق نظر و خواست دولت است که بدون دخالت هیچ منبع قدرت دیگری از خارج از مرزها اعمال می شود. استقلال می تواند در موارد گوناگون تجلی یابد؛ استقلال سیاسی، استقلال نظامی، اقتصادی، فرهنگی و

امپریالیسم

واژه امپریالیسم در لغت، از ریشه لاتین (imperium) به معنای امپراطوری گرفته شده است، یعنی؛ تشکیل امپراطوری دادن ولی در معنای وسیع، هر نوع گسترش توسعه ارضی و سلطه قوی بر ضعیف را در بر می گیرد. این واژه در دهه ۱۸۳۰ در مورد یکی از هواخواهان امپراطوری یعنی، ناپلئون بناپارت بکار برده شد، اما بزودی مفهوم آن گسترش یافت. بعدها در دهه ۱۸۹۰ واژه امپریالیسم در انگلستان

رواج یافت و بزودی در سایر زبان ها بکار گرفته شد و از آن برای بیان کشاکشهای قدرت های اروپایی در سال های دهه ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۴ (که عصر امپریالیسم نامیده می شود) برای بدست آوردن مستعمره و حوزه نفوذ در آفریقا و سایر قاره ها استفاده گردید.

ادوارد سعید امپریالیسم را اینگونه تعریف می کند: «عبارت است از عمل، نظر و ایستارهای یک مرکز بزرگ شهری مسلط و غالب که درباره سرزمین های دوردست تصمیم می گیرد».

امپریالیسم فرهنگی

امپریالیسم فرهنگی، در «فرهنگ خاص علوم سیاسی» بصورت «کاربرد قدرت سیاسی و اقتصادی برای پراکندن ارزشها و عادات های فرهنگی متعلق به آن قدرت در میان مردمی دیگر و به زیان فرهنگ آن مردم» تعریف شده است.



بعبارتی، امپریالیسم فرهنگی، استفاده از قدرت سیاسی و اقتصادی در جهت تجلیل و گسترش ارزشها و عادات فرهنگ خارجی است به خرج فرهنگ بومی.

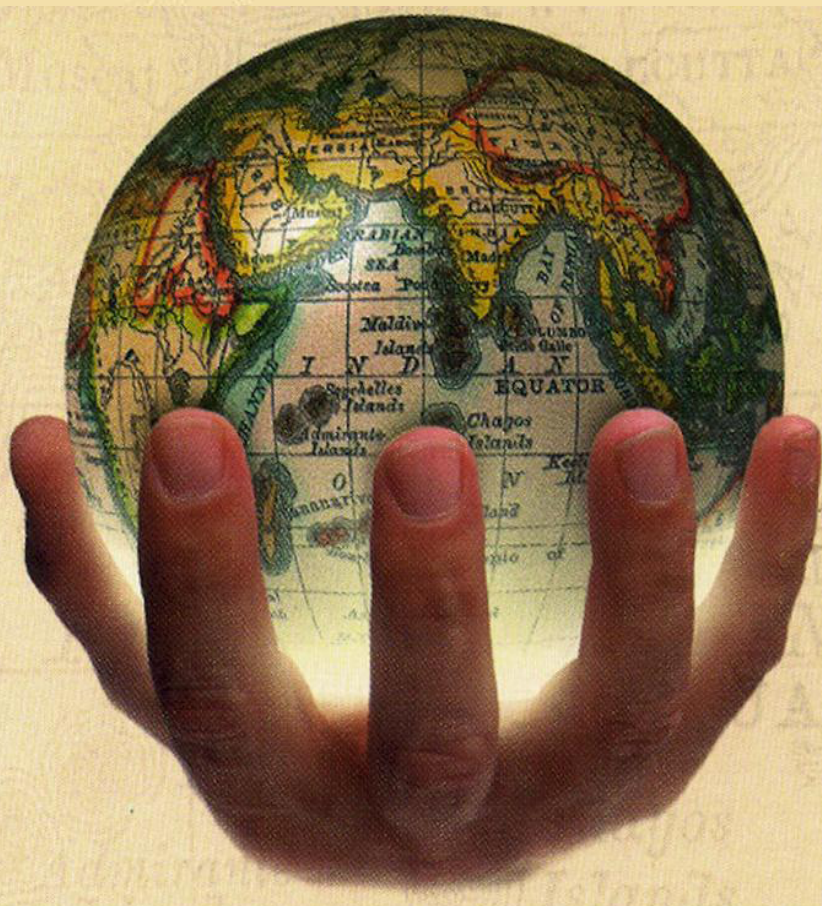
فرهنگ مسلط، فرهنگی است که قدرت پرور است و بعنوان جهانی پیشرفته و توسعه یافته، مرکز ثقل بین المللی تلقی می شود. با این نگاه، فرهنگ مسلط در جهان عینی امروز، غرب؛ اعم از کشورهای توسعه یافته صنعتی اروپا و آمریکا خواهد بود و کشورهای توسعه نیافته جهان سوم در این فرایند، جایگاه مغلوب را با خود خواهند داشت.

اساسا در اینکه این فرایند چگونه صورت می گیرد، در بین نویسندگان، دو فرض رami توان محتمل دانست که این نوشته در پی بیان آن است:

درفرض اول، عده ای معتقدند فرهنگ ضعیف، که خود را دچار نقص می بیند به ناچار و در اثر ارتباطات و پیوندها که به شیوه های متفاوتی است، اصولی را از فرهنگ های دیگر وام می گیرد. در این حالت گسترش فرهنگ خارجی امری تصادفی و غیر عمدی تلقی می شود. جی آر سی نویسنده کتاب «گسترش انگستان» می نویسد: «بنظرمی رسد که ما نیمی از جهان را تسخیر کرده و اسکان داده ایم بدون آنکه خود، متوجه بوده باشیم».

بعبارتی دیگر، فرهنگ برتر، خود به خود راه خود را در میان فرهنگ های ضعیف و تابع، پیدا می کند و جوامعی که با دیدن توسعه و پیشرفت جوامع مدرن، در خود احساس ضعف و عقب ماندگی می کنند، مشتاقانه آن را پذیرا می شوند. در این میان سلطه فرهنگ غنی با ظاهر فریبنده اش راه را بر هر مقاومتی از سوی فرهنگ محکوم به ضعف می بندد، چنانکه امیرکبیر در اوایل قرن ۱۹ در توجیه سیاست های داخلی و خارجی اش به سفیر انگلیس می گوید که: ...درملت ایران، نشانه ای از وطن پرستی و ملیت بجای نمانده است... درعین حال، ایرانیان اشتیاق غریبی پیدا کرده اند که خود را به دولت های اجنبی نزدیک گردانند» «امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، ۴۷۸».

فرض دوم (که در توضیح اول نیز به آن اشاره شد) که اصطلاح امپریالیسم در آن معنا پیدا می کند، اعتقاد دارد فرهنگ مسلط بصورت فرهنگ مهاجم عمل کرده و مبانی خود را بر فرهنگ های دیگر تحمیل می کند. همانگونه که پیش از این اشاره شد، در این فرایند فرهنگ مسلط، فرهنگی است که قدرت پرور است و بعنوان جهانی پیشرفته و توسعه یافته، مرکز ثقل بین المللی تلقی می شود که در این نگاه فرهنگ مسلط، فرهنگ غرب خواهد بود. فرهنگ غرب، ویژگی ها و مختصات خاص خود را دارد که موضوع بحث نیست. در این فرهنگ، دموکراسی بعنوان نظام سیاسی مطلوب با قابلیت مشارکت همه مردم درسرنوشتشان، منطقی و معقول معرفی شده و اصل قرار می گیرد، مصرف گرایی و حرکت هرچه بیشتر به سمت تولید، ارزش محسوب می شود و روش های زندگی، نوین و مبتنی بر تکنولوژی صنعتی است و



این مورد نشان دهنده ی منبع و مآخذ بودن تمدن های غالب در یافته های علمی است. آنتونی گیدنز اشاره می کند که تنها در آسیا، بیش از ۱۴۰ روزنامه انگلیسی زبان وجود دارد. او اشاره می کند که اقتصاد، یکی از عوامل مبین این امر است و این بیش از آنکه چاپ اخبار باشد، باز تولید همان اطلاعات به زبان انگلیسی و دیگر زبان های نگارش آسیایی است.

واکنش در برابر امپریالیسم فرهنگی امپریالیسم، سلطه خود را اعمال می کند اما در اینکه در برابر این سلطه گرایی امپریالیستی، چه باید کرد، پاسخ های دوگانه ای به آن داده می شود.

یک شکل برخورد با امپریالیسم که در طی پیدایش آن وجود داشته است، برخورد انطباقی است و نه مبارزاتی، که این شکل برخورد ابتدا در سرزمین های بسیاری صورت گرفت و آن عبارت بود از اخذ نام و تمام تمدن سرمایه داری صنعتی و تمام لوازم سیاسی و فرهنگی آن مثل دموکراسی و... این رویکرد به امپریالیسم، اعتقاد دارد، تمدن تحت سلطه برای سعادت و خیر جامعه خود، چاره ای جز در پیروی کردن از جهان غالب و پذیرفتن راه و اصول آن بعنوان راهنمای خود در رسیدن به توسعه تمدنی ندارد. برمن، فرهنگ های جهان سوم را محکوم به مدرنیته می داند و معتقد است که کشورهای جهان سوم باید در برابر فرهنگ مدرنیته، تسلیم شوند.

رویکرد دیگر اما، تاکید بر اصول خود دارد و معتقد است برای گام نهادن در جهت توسعه تمدن، باید به پایه های اصیل فرهنگ خود بازگردد. از این دیدگاه، آنچه به بیراهه رفته، تمدن مسلط غرب است که سعی در تسری این کجروی به سایر فرهنگ ها دارد. پیتز برگر می گوید از دیدگاه جهان سوم، مدرنیته، یک بیماری، یک انحراف عمیقاً غیر طبیعی و ویرانگر از راهی است (از طرف طبیعت، خدایان) که انسان ها برای زندگی پیش می گیرند. در این نگاه، چنان که تاملینسون مورد اشاره قرار می دهد، مدرنیسم سرمایه داری از نظر تکنولوژی و اقتصادی، قوی اما از نظر فرهنگی، ضعیف است. فرایند گسترش مدرنیته سرمایه داری متضمن نه چیرگی فرهنگ قوی تر به ضعیف تر، که تقریباً مخالف آن است: گسترش نوعی زوال فرهنگی از غرب به بقیه دنیا. در اینجا، اثر فرهنگی مدرنیته سرمایه داری را می توان خسران دانست تا تحمیل. ضعف فرهنگی جهان مسلط غرب را می توان در ناتوانی کلی در هدایت قدرت های تولیدکده بسیار قوی هستند، مشاهده نمود؛ که نتایج و ثمرات آن در بحران های فزاینده زیست محیطی جهانی که آنتونی گیدنز از آن به «مشروعیت اخلاقی» نام می برد مشهود است.

بنابه فرض دوم، فرهنگ مهاجم سعی در تحمیل ارزش های مقبول خود به سرتاسر جهان دارد. در عصر ما، جلوه و جبروت تمدن غرب، و گسترش ارتباطات و تداخل فرهنگی و القای الگوی زندگی و فرهنگ جوامع توسعه یافته غربی، آنچنان اعتیاد و وابستگی در مردم عادی ایجاد کرده است که هر حرکت یا نهضت رهایی بخشی ناگزیر از موضع گیری و تدبیر مقاومت می شود.

در نکته ای دیگر، امپریالیسم فرهنگی در قالب دو سطح مورد اشاره قرار می گیرد:

امپریالیسم فرهنگی در سطح ملی (درونی) آن به سلطه فرهنگ رسمی و حاکم در درون ملت های دارای تعدد فرهنگی است. باید همان نقش و کارکرد بعد خارجی را برای آن متصور بود با این تفاوت که در ظرف جغرافیایی محدودتری صورت گرفته و با روش های آشکاری چون سرکوب، ممنوع کردن زبان و فرهنگ های دیگر در کنار رسمیت دادن به زبان فرهنگ حاکم صورت می گیرد.

امپریالیسم فرهنگی در بعد خارجی، بسیار گسترده تر بوده و جوامع متعددی را مورد حمله قرار می دهد. در این نگاه رابطه بین امپریالیسم فرهنگی با امپریالیسم، در دیگر ابعاد آن، مورد نظر قرار می گیرد. در یک بعد آن، فرهنگ، ابزاری تلقی می شود برای پیشبرد اهداف اقتصادی و سیاسی.

درواقع، چنانکه مارتین بارکر اشاره می کند که روند کنترل امپریالیستی، با وارد شدن به راه های فرهنگی، تقویت شده است، فرهنگ وسیله ای است برای توجیه سلطه اقتصادی و سیاسی.

ابزار های تحمیل سلطه

رسانه: رسانه، بعنوان ارائه دهنده فرهنگ مسلط به جهان فرهنگ، نقش فزاینده ای را در این فرایند ایفا می کند. فرهنگ غالب، از طریق رسانه که در اختیار دارد، اینطور به خرده فرهنگ ها القا می کند که زندگی به شیوه آنها، همان چیزی است که خرده فرهنگ ها (تحت سلطه) می خواهند و این برتری فرهنگ غالب به نفع همگان است.

قدرت اقتصادی: قدرت اقتصادی قوی همواره بعنوان یکی از ویژگی های فرهنگ غالب، معرفی می شود. این قدرت اقتصادی علاوه بر تامین ابزار پراکندن اصول فرهنگی غالب، خود بعنوان وسیله ای در خدمت این امر است. فرهنگ سرمایه داری غرب، با گستردن خود در پهنه ای جهانی، فرهنگ های هدف، را به سمت خود فرا می خواند. علم و تکنولوژی: تمدن غالب به لحاظ برتری خود در اقتصاد و مزیت های مادی، سرآمد تولید علم و تکنولوژی خواهد بود. تمدن مسلط با ارائه علم خود به زبان خویش، فرهنگ خود را بعنوان مهد علم پروری و تولید آن معرفی می کند. تاملینسون اشاره می کند که دو سوم نوشته ها در سطح جهانی، به زبان های انگلیسی، آلمانی، فرانسه و اسپانیایی است.

